

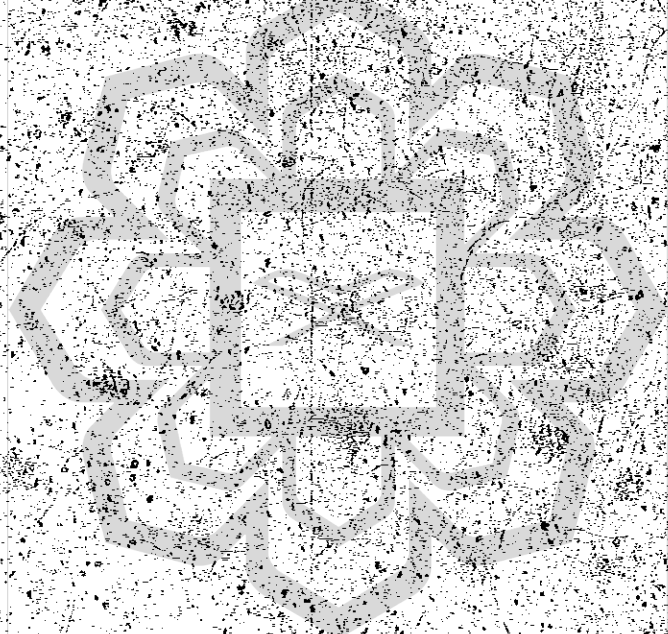
Best Available Copy

(11637)

Tempol

383 —

من تأليف حواحه جهان رباب الاقشا



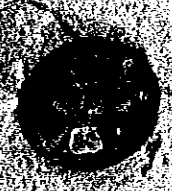
1. *Aspergillus niger* (Pers. ex Fr.)
 2. *Aspergillus glaucus* (Pers. ex Fr.)
 3. *Aspergillus fumigatus* (Pers. ex Fr.)
 4. *Aspergillus terreus* (Pers. ex Fr.)
 5. *Aspergillus nidulans* (Pers. ex Fr.)
 6. *Aspergillus oryzae* (Pers. ex Fr.)
 7. *Aspergillus clavatus* (Pers. ex Fr.)
 8. *Aspergillus carbonum* (Pers. ex Fr.)
 9. *Aspergillus nidulans* (Pers. ex Fr.)
 10. *Aspergillus niger* (Pers. ex Fr.)



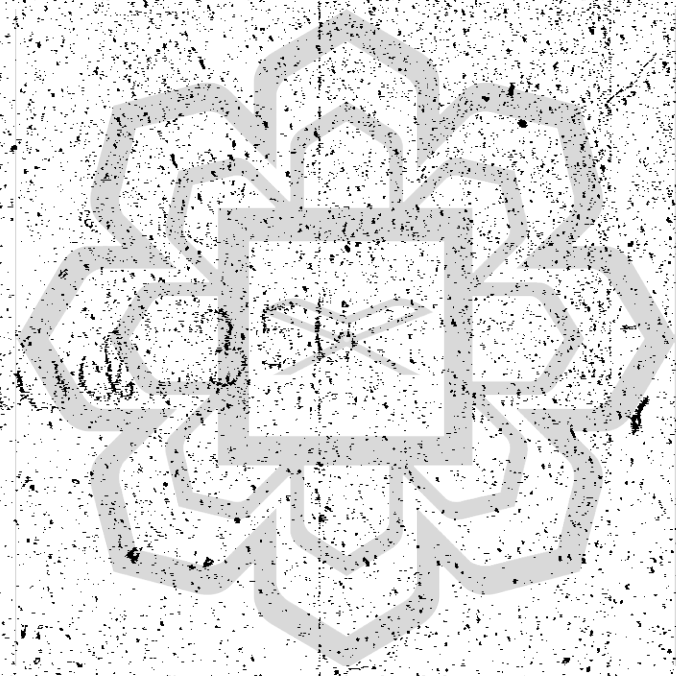
2

محل

تیر 3036



استفاده
معمولی
معمولی



من ألف حواجه جهان ریاض الاکملنا

ИМПЕРАТОРСКАГО
МОСКОВСКАГО
УНИВЕРСИТЕТА.

بما من توفقه بهدایع الابداع والانشاء وتوفقه باجواء قلم الاخراج على وفق
علمه كيف يشاء ويأمن ويمنع في احواف اصداف الحكم فزاد المعاني وفوايد
الحكم كما برقع على المعاني بحال نقاب سحاب العالم. ويأمن ابع من مصباح
في شكنج الطرف نازا على علمه كما اطلع انوار عوالم الوجود من مطلع صورت آدم
صلى الله على اذنه مستلكت السعد والحداد واجلته محال كفاية الابدان والامانة
ومخصص من بينهم والينا الهادي من الكثرة الظلمة الى صحوة الوحدة والاضواء
محمد المصطفى المصطفى واليه فلك المعاني المشرفين يتجنان اولى المودعة في القرني
وسما ويدرس السجدة على اركان العبودية الذين سبوا في وجوههم من
اثر النجود. وسلم تسليما كبيرا جواهره واهر مقال. كما واسطه سلك
مقتضى حال. وعلامه علامه عظيم واجدال ابد. ودست قدرت سبط
نكرت ويرود ووشع ووشان منفعة في حال. وكردن وكوشن ماه رخا نسي
سرازد وديال. بان از ابد. فرافور سب سوسن حضرت افریده کارست
فلك لسان بن نوع النسان. در غنچه زمان. بنسيم وكر احسان ومنتفع
وكنش صدور وحن جان اهل شهود وحصون بانوار وازار شكرش
منشج.

وسلطت جلالت

سید محمد...

دان دی را که تو مشهور از این نیست - فادری که شک خورده و لوحه قلم
 و توقف و آیات توانست و بیانات و بر او راقی الطاف و سخاوت و از حقیقت
 مصحف قدرت اوست - از تصحیف کمال تو بر لوح لا حورده
 کمال و قلم اینست باب زرقاب که کرمی که وجود هر موجود دارد بر او برود
 قطره هم است و از سقف خوش و ناسطع خوش و در شکوه تابان کرمی از در
 روضه من بود خلقی فی حدیقهها - بحر الوعدی نری بقیه طایفه
 علیهم که رموز بر رخسار و کون و خیای غاطه مانند لواحق هر در اوقات
 هوای بر لوح علم قدس و شش و ظاهر است و هر وجوده دان و نفس هر که
 انسانی که در درونش کدورت و امکان اند و در مادی بودی عرفی شدن
 بایم و جایز هر آن حرکت دل بران بر سر آ - بحر شش سی که در زب
 خدا از در و از روان - بچه چهره داشتن در توان - جلیله که هر چند
 فادری این طایفه بر اشب نیز تک و حیات و در شبای معرفت که دانستن
 بعد از عقل و احساس و مؤنث فکر و احساس - طی و اسب و انبیا و اسرار
 دایم و قطع مایل و منازل شود و اعوام - مقدم رساننده جز غیرت مبتلی
 ندیده و غر از بحر و لیلی نیافت - عقل غنائ کشیده و سوزن درین طلب
 عمری بسر وید و با حیرت یافت - قدوسی که در دانستن حقیقت آ
 صفاتش سرشته طایع مخلوقات - از رخ و خاشاک در اوقات حتی
 و صفات و خاک فیضات فکری و حدی بر است - قدیده و پیش از باب
 دانستن از و فور استعدا و از جلا شدن در من به که نیست موت محال نشود

حاکمته فی کل المطالبین ساری و بسیر له الاموال کتب ساری
 نوکی در و هم کنخی گز کنخی حشمت طرا و اقامه را کسب سوز و مال و بر
 صورت اس حال را علوه که اسسته آقا سید عظمی که صید سیرع ثناء و احکام
 دام لغاب غنا کتب انکلام محض نیالست و صنعه و سوا حق معرفت رفعت و کمال
 و در و ج بر سهاست پیشگاه نصرت عظمی و جدالس بیای اسسته لال و بر زبان
 و سرعت الشغال الی شایان و نعلین توفیق و تقاس ستم و در ارج و سراج
 بر زبان ستم و فرس محال بیای اسسته لالان و بر زبان و بیای جویس تحت بیای کنی
 و بر زبان و کتب لائالی حشمت و بیای محض الاموال کتب لال و بر زبان
 مبهات ان صلی العنا کتب بالذی و بیای انکتابها در بیای الاموال کتب
 عکبوت خود از ناظر و بیای حشمت و بیای محض دام طلبکاری و بیای کنی
 چه شک نیست که غت بیای ایجا و لسان انسان است که در کات
 نفوس و حواس بر صحنه و بیای بی التباس نماید و چون خریطه
 اسس و اس و حیاط و ادان نفوس مجز و اسس و بیای کمال
 موفقتی در شک است و لا خرم قدم تقریر زبان و بیای طیب بیای
 سخت لنگ باشد ای صفات تو بیای بیایان انداخته
 عزت داشت یعنی را در کان انداخته و هر چه ان برسم ناده و دست و هم خوش
 که بیای شک و ظلمان انداخته و بیای چون حکام حکمت و در سباده
 صفات ذات قدیم این را است که بیای شک الی بیای الیک و در زبان
 حضرت جبرئیل اظهار اقرار لا انصی ما علیک و ما جاز اقول

ناطقه بجای مد لایقه آن حضرت ماطق گردد. و غزبات را با آنکه طایفه
 بنسایم انفسان بکلی طایفه خاتمی آید. انجا که جمال کبریا می تو بود.
 عالم می از کرم عطای تو بود. ما را چه حد محدود و تنای موقوف. هم محدود تنای تو بود.
 الهی خدایان بادیه طلب را که بنده حیات از آب و خاک گردید و نیاز و باد و
 آتش آه که از دست شربت شفا و لغا و کرامت فرمای. و ما سوشنکان
 بادیه تنای عشق و شکان اودیه سودای شوق. و سرعاید کان فوال
 شوارع دوق را بهر حشمت زلال وصال جویش راه بجای. و در تک تعلقات
 فانیه از صفی و آئینه سینه بمحصل خبر و عنایت در بید برزای
 افعال غم اند و در ابواب سعادت. کسب صر بفاصل هدایت تو نکشود
 و ساحت قصر جان را بخار و لب لا از غبار عبور ایما بریزد از بهر شکله
 بارگاه دل که نظرگاه پادشاه و حدتست بحرم نظار گیان کثرت زاهد و در
 باشی الاد و بر ساز. و رب بحق کعبه که سنگ تاج حق
 در زمره غم فکن از قبله گاه ما. و چشم منت جان زانو معرفت جان
 روشن گردان که در محالی حروف کثرت. و نور الف و حدت میج در نیاید
 و پیش اشعه نور شید ظهورت. و در آن خود از عالم مطلقا عدم نماید
 و انت ام انا به العین فی العین. جاسای جاسای من اثبات اثبات
 عینی. و نیک ایست ز غنی. و فارغ بفضلک انی من الیه
 تغییر بود و در چشم کس وجودی نیست. و بهر دست بغیر تو چه نمودی
 و در ده سر برت فواد را. بجلی سداد و ارشاد. بطری منور دار که حق

مخدرات آیات قدس در عالمی جلوه آفاق و انفس با حسن صوت جلوه کرده
 و اشکات تعینات وجود نقاب خود و اصل مقصود نشود و وحی قوامی که
 و محکمان ادراک خباثت نمود کرد و کبریای تابیده دل در روی خود
 کا فودیت کر نظرس جرسوی او در وایح صلوات شایسته که شمع
 از شایم که شمع جلوه مقام قدسیان ملائک و مادیة الشراج ارواح شکان
 سبع از آنک باشد و فوایح در و د و سلکات لایقه که طبع محسن فایده
 از ساحت فیض ساحت ناسوت ماعوضه تمتع المنان مملکت معطر
 دارد چنانکه ماعا جوان خاک شربت کینه شمع بروقی او صلوات علیه
 و سلمه اسید موقوف عرض می رسیم بر طبق میعاد آن الله و ملائکته
 یصلون علی النبی اشیا را قطار امطار و تعداد امواج بحار بر روضه
 رفته و خطره خطره سند اولیا و سید انبیا

محمد کا صلی الله علیه و آله و سلم در جهان کردی رشاد و آن خود شمس
 و بر آل و عتره طاهره او که منظر شمع نعیم باطنه و ظاهره مذ و معتضای
 فوای کتات الله و عترتی بر تخت کریم و تعظیم صاحب بهم اقران کلان
 دیدیم و در تنظیم صلوات تسبیح که اللهم صل علی محمد و آل محمد ضمیم ذکر
 حضرت رسول کریم و در اصحاب هدایت قیامت که در مصاف محار و صاف
 موصوفه بصفت اشاده علی الکفار رجاء بینیم و در محافل فصیل
 منعوت بیعت کاتیم با تیم اتمه تیم استیم متواتر و اصل و بارز از
 و نظر عنود و حجت بر عاصیان است آن حضرت کار ز می سول میمون القیبت

لازم آنست که از طلوع هر دانش بر افق ایمان و صفت امتداد زمان
و صفت پیش طاق کون و کمان و صفت احداث و کونی است
کافی کمال است ذوات ذوات کون و ورنه سوادسی کونین از کمال
و از بروز محقق دین به این ویش و مبانی کفر و صنادیل منسوخ شده
و از تمول احکام تویم و شیوع طریق شیخ کشفیه و انار سبیل سبیل سبیل
در دین منسوخ و در دوازده اتباع نبوت و مکرر و بقل امتناع سده و گشت
و سبیه جز آسمان عباس کشم خیر آئینه آخرت للناس از میان عام لایم
بر مصادیق این است که است توام مخصوصی که و داد

لما دعی الله داعیا لطاعته و باکرم الرسل کما اکرم الانام و چون
بر طبق حکم خالق بشر و منشور دیوان قضا و قدره انوار ظهور و عیون
در زمان دور هر بود ماه و ماه ازین نسبت مناقب نتایج کلاه و صفت
التهاج بر قبه ایمان است و نه یار و خنوع بر زمین بحر موضوع
ساحت تا در سلک یلک محبوب گردد و در زمره ماس داران ثبت طلوع
شکر دیش منصوب این برین کوسه راه را بهر گفت شارت منقش ساخته
بهال مونسوم آمد و کاه داغ کلف از روی محروم و شرف بر خواره کشن
مرسوم آمده نامش بر شد و سخی موبیت سر منکی شمش و مناهل است
ملکت کنی سبک گشت گشت رای به که شود فعل مرکبش
ماج سر خود ابرچه کند منید وی شمش و چون شیرین در دیوان فلک کشیده
شیوه ملق و امتزاج داشت و در سعادت و محبت با سعد و کمال از دوج